

نشریه علمی - پژوهشی  
پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)  
سال سوم، شماره دوم، پیاپی ۱۰، تابستان ۱۳۸۸، ص ۹۰-۷۵

## تحول ساختی و معنایی «نفر»

عباسعلی وفايي \*

### چکیده

یکی از مباحث مهم زبان، تحول در گونه‌های مختلف آن است. این تحول گاه در ساخت و گاه در نحو و زمانی در تغییر مقوله‌های زبانی و واک‌ها و یا در معانی است که در گذر زمان در بخش‌های مذکور روی می‌دهد. تحول معانی شامل‌ترین گونه تحول شمرده می‌شود و در مباحث زبانی کمتر بدان پرداخته شده است. بحث درباره این گونه که می‌بایست یکی از مباحث سه‌گانه دستورها باشد، مغفول مانده است و تنها در کتاب‌های لغت و فرهنگها، بی‌آنکه به تاریخ و چگونگی تحول معنایی اشاره‌ای شود، معانی چندگانه واژگان آورده شده است. با عنایت به اهمیت تحول ساختی و معنایی، این مقاله می‌کوشد تا به عنصر وابستگی ممیز «نفر» پردازد و با بررسی تحول معنایی و مقوله‌ای؛ سازه‌های مختلف و کاربردهای امروزی آن را تبیین نماید.

### واژه‌های کلیدی

نفر، وابسته، ممیز، تحول معنایی، نقش نحوی، دستور زبان فارسی

---

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی a\_a\_vafae@yahoo.com

#### مقدمه

پرداختن به مباحث زبانی در دهه‌های گذشته، در مقایسه با تحقیقات ادبی، بسیار کم‌رنگ بوده است. در حالی که ظرف زبان به عنوان پایه آفرینش هنری باید مورد توجه جدی قرار گیرد. در روزگاران گذشته نیز به مباحث نظری زبان، چندان پرداخته نشده است و تنها در کتاب‌های لغت و فرهنگها بدان اشاره‌ای کرده‌اند. با آغاز اندیشه‌های جدید زبانی در دنیا، در ایران نیز تحولاتی در این خصوص آغاز شد. در چند دهه گذشته، این کوشش‌ها بسیار درخشان‌تر از قبل بوده و مقالات و کتب فراوانی در این باره به نگارش درآمده است و مباحث جدیدی چون، نحو (Syntax) و معنا (Meaning) و ساخت (Structure) با زیر مجموعه‌های فراوان مطرح شده است.

نتیجه این پژوهش‌ها موجب نگاه علمی به زبان و رغبت دانشجویان به مباحث زبانی و ارائه پژوهش و انتخاب پایان‌نامه‌ها در موضوع زبان فارسی شده است. در تحقیقات جدید به دلیل توجه بیشتر زبان‌شناسان به زبان امروز، مباحث مربوط به مسائل تاریخی زبان فارسی مغفول مانده است. اغلب محققان زبان‌شناس، بیشتر درباره زبان امروز و مسائل مرتبط به آن قلم می‌زنند و به جهت تخصصی بودن متون باز مانده از اعصار پیشین، کمتر بدان‌ها نزدیک می‌شوند. در حالی که توجه به مسائل تاریخی زبان فارسی و تطبیق آن با زبان امروز ضروری می‌نماید.

در گذشته اغلب پژوهش‌های صورت گرفته در دستور تاریخی زبان فارسی، از سوی استادان زبان و ادبیات فارسی بوده است و به جهت به کار نگرفتن شیوه‌های نو در پژوهش‌های زبانی، آنچنان که بایسته است از روشهای جدید و علمی بهره نگرفته‌اند.

لذا امروزه بررسی تحولات بوجود آمده در مقوله‌های گوناگون زبانی اهمیتی بسزا دارد و امید است که این مباحث به صورت جدی در مراکز علمی و پژوهشی مطرح شود و قابلیت زبان فارسی، بیش از گذشته پدیدار آید.

#### طرح موضوع و پیشینه تحقیق

یکی از مباحث دستوری زبان، موضوع «مميز» یا واحد شمارش است. در دستورهای سنتی اصطلاح مميز به کار گرفته نشده و تنها با عنوان واحدهای شمارشی از آن یاد شده است:

یکی از وابسته‌های اسمی، صفت شمارشی است که خود به صفت شمارشی اصلی، ترتیبی، کسری و

توزیعی تقسیم می‌گردد. معمولاً در صفت‌های شمارشی افزون بر معدود یا هسته گروه ممکن است وابسته‌های دیگری نیز به کار گرفته شود که یکی از آنها «ممیز» یا واحدهای شمارشی است. برخی دستور نویسان هسته و وابسته‌ها را مرکب تصور نموده‌اند (شریعت، ۱۳۶۴: ۲۹۰) این نکته با قواعد ساخت واژگان مرکب از حیث ساختی و معنایی منافات دارد. شریعت در ادامه بحث از واحدهای شمارشی به عنوان معدود یاد می‌کند و این به آن معناست که واحدهای شمارشی خود در جمله در جایگاه هسته اصلی قرار می‌گیرند. ایشان گرم، گندم، مثقال، سیر، خروار، تن، نفر و... را معدودهای کلی به شمار آورده‌اند. (همان)

شریعت به نقل از دیگر دستور نویسان به پیروی از زبان عربی، اسم بعد از معدود را تمیز می‌خواند؛ البته این مسأله از حیث علمی در خور بررسی است که در این مقاله مجال پرداختن به آن نیست. همانند:

ده	خروار	شکر	خرید
عدد یا صفت شمارشی	معدود کلی یا موصوف	تمیز یا مفعول	

مشکوه‌الدینی در وابسته‌های اسم از لحاظ دستوری و معنایی در ذیل وابسته‌های عدد، اصطلاح «ممیز» را با ممیزهایی چون تن، نفر، جلد، عدد، کیلو، فرونده و رأس می‌آورد و با عنوان وابسته‌های پیشین آنها را یک واژه تلقی می‌نماید که گسترش می‌یابند، برعکس وابسته‌های پیشین که همواره به صورت گروهی به کار می‌روند. (مشکوه‌الدینی، ۱۳۷۹: ۱۴۵-۱۴۶)

فرشیدورد در این باره می‌نویسد: «گاهی بعد از عدد، اسم یا کلمه دیگری می‌آید که معنی معدود را بیشتر می‌کند و ابهامش را بر طرف می‌سازد؛ از این رو می‌توان آن را روشنگر معدود یا روشنگر نامید مانند دو حلقه چاه، ده من گندم، یک مثقال زعفران. معدود بعد از روشنگر را می‌توان متمم آن دانست در این صورت، روشنگر خود موصوف عدد می‌شود و دلیل آن هم این است که اسم را در این مورد به صورت متمم هم می‌توان بکار برد و پیش از آن حرف اضافه آورد و گفت: یک مثقال از چای - یک قبضه از تفنگ». (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۳۱۷) این سخن جای تأمل دارد به مثالهای زیر توجه شود:

«یک قبضه تفنگ را بردار و بیاور» در این مثال هسته گروه اسمی، تفنگ است و در جمله نقش مفعولی یافته است و متمم دانستن آن جای تأمل دارد. همچنین می‌توان یک قبضه تفنگ را در نقش های گوناگون در جمله به کار برد. نکته دیگر آنکه آوردن «از» در معدودهای اسم نوع، در زبان غیر معمول است؛ مانند:

یک نفر انسان ← یک نفر از انسان

یکصد قلاده سگ ← یکصد قلاده از سگ

اگر روشنگر با معدودهای جمع بکار رود، «از» را می توان در معنی تبعیض به شمار آورد؛ در حالی که «از» در مثالهای بالا، در این معنی نیست. «از» اغلب زمانی آورده می شود که روشنگر وابسته عددی جمع داشته باشد در این صورت برای تبعیض و جدا سازی «از» می آید؛ مانند:

هزاران نفر از داوطلبان کنکور

هزاران جلد از کتابهای اهدایی و...

ممیزها معمولاً بدون کسره و پس از صفت شمارشی می آیند و توصیف کننده تعداد و اندازه موصوف اند. مانند:

دو جلد کتاب پنجاه و سه نفر آدم یک تن برنج

برخی از ممیزها به جهت کثرت کاربرد و جا افتادگی در گفتار و نوشتار حذف می گردند.

«نفر»، «تن» و «جلد» از آن جمله اند. مانند:

چهار آدم یک کتاب

اما آنهایی که کاربرد فراوانی در گفتار روزمره ندارند، چنین نیستند مانند:

دست، باب، گرم، مثقال، کیلو، خروار، تن، رأس...

ممیز «نفر»

الف: «نفر» در لغت

نفر: (Nafar) واژه ای است عربی، در «مُعْجَمِ الْوَسِیْطِ» آمده است:

(النَّفَر) سه تا ده از مردان: و گفته می شود: ایشان نفر فلانی است یا از جماعتش؛ گروهی از مردم یا

فرد یا شخصی از مردان (که جدید است) جمع آن انفار است. (مصطفی، ۱۹۷۲: ۲/۹۷۷)

در فارسی نفر، تن و کس و شخص است (دهخدا)؛ فارسیان بر یک کس اطلاق کنند (غیاث

اللغات)؛ واحد شمارش انسان است (دهخدا).

ز کافران که شدند به سومنات به حج همی گسسته نگشتی به ره نفر ز نفر

(فرّخی، ۱۳۶۵: ۷۱)

و واحد شمارش شتر است: زنیور کچی باشی امر نمود که شتران زنیورک را که هفتصد نفر بودند...

زانوی آنها را بسته (مجمعل التواریخ به نقل از دهخدا) و همچنین واحد شمارش دندان نیز بوده است: چهار نفر از دندان‌هایم را کشیده‌ام (همان)؛ اکنون این واحد شمارشی کاهش کاربرد یافته و تنها برای انسان بکار می‌رود.

#### تحول معنایی «نفر»

در لغت نامه‌های عربی «نفر» را واژه‌ای دانسته‌اند که بر سه تا هفت یا ده دلالت دارد و بیش از ده تن، نفر اطلاق نشود (اقرب الموارد) و در برخی نیز آمده است که تنها مردان را شامل شود (معجم الوسیط)؛ لیکن نفر در زبان فارسی تحول معنایی و کاربردی یافته است که بدان‌ها اشاره می‌شود:

۱. در زبان عربی تنها به سه تا هفت یا ده اطلاق می‌شده است در زبان فارسی افزون بر ده را شامل شده است مانند سی و سه نفر، یکصد و سیزده نفر
۲. در زبان فارسی واحد شمارش دندان نیز بوده است.
۳. در زبان فارسی در معنی مردم نیز به کار رفته است.
۴. در معنی قبیله و عشیره نیز بکار رفته است.
۵. در مفهوم چاکر و خدمتکار هم آمده است.
۶. در زبان فارسی امروز در معنی کارمند و نیرو نیز به کار رفته است.
۷. جمع آن در زبان عربی «انفار» است (اقرب الموارد، معجم الوسیط) اما در زبان فارسی آن را به «ات» جمع بسته‌اند: نفرات.

#### «نفر» و تغییر از وابستگی اسمی به مقوله‌ی اسمی

نفر ذاتاً جزء وابسته‌های اسمی است و به عنوان ممیز یا واحد شمارشی به کار می‌رود؛ همانند: «دو نفر جنگی بهتر از ده نفر آدم تشریفاتی است». در مثال مذکور «نفر» به عنوان وابسته هسته «جنگی»، و «آدم» به کار رفته است؛ لیکن در زبان فارسی در موارد بسیاری «نفر» از مقوله‌ی وابستگی به مقوله‌ی اسمی تغییر یافته است و این بیشتر به دلیل کثرت کاربرد و در نتیجه «خودکارشدگی» (Automatism) است، در چنین مواردی خود به عنوان هسته در جمله ظاهر می‌شود و در معانی شخص، تن، گروه و کس، چاکر و سرباز به کار می‌رود؛ مانند نمونه‌های زیر:

الف: در معنی «کس»

کافران قلبند و پاکان همچو زر	اندرین بسوته درند این دو نفر
از حکایت های میران دگر	وز کرم ها و عطای آن نفر
از لشکرش هنوز نجنبیده یک نفر	کز هول او نهیب بر آمد ز گنگبار
تا ابر نو بهار مهی را مطر بود	تا در زمین و روی زمین بر نفر بود
رسد ز حلقه بدو هر زمان هزار نفر	وز آن نفر چو دل من هزار تن به نفیر
نهاد	متّم
	(امیرمعزی، ۱۳۶۲: ۲۵۶)

ب: نفر در معنی گروه، مردم، قوم

چنانکه گفته شد «نفر» به سه تا هفت یا ده دلالت دارد؛ لیکن در زبان فارسی در معنی گروه و جمع به دو شکل به کار رفته است:

الف: نشانه های ظاهری شناسه جمع فعل یا دیگر نشانه های اسمی در عبارت، نشان می دهد که در مفهوم گروه به کار رفته است.

ب: بی نشانه است و مفهوم جمله می نماید که در معانی مذکور بکار رفته است:

الف: با نشانه

در وی نفری دیدم پیران خراسانی	قومی همه فلاشان چون دیو بیابانی
هر آن نفر که تو را بنده و رهی نشدند	به زیر بند تو بندی شدند و زندانی
	(سنایی، بی تا: ۶۶۷)
	(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۶۹۶)

چون نامه نبوی کی بود هزار افسان (همان، ۶۱۳)	تو در هنر دگری و آن نفر دگر بودند
گفتا که نیک بخت نفور است زان نفر (همان، ۳۸۵)	گفتم زبخت بد به نفیرند دشمنانش
جفت و همره کرده بودند آن نفر (مولوی، ۱۳۸۲: ۵۶)	با من از بهر تو خرگوشی دگر
بر سر کوهی دویدند آن نفر (همان، ۱۸۲)	ماه روزه گشت در عهد عمر
ایا ز تو نفر دشمنان همیشه نفور (قطران تبریزی، ۱۳۳۳: ۱۶۵)	ایا ز تو مدد دوستان همیشه پدید
می دویدند آن نفر تحت و علا (مولوی، ۱۳۸۲: ۱۵۹)	بعد از آن میراندشان در دشتهها
که ز سر نام ها غافل بودند (همان، ۳۳۱)	در تنازع آن نفر جنگی شدند
	۲. بدون نشانه و تشخیص از معنی
وار شیداه کنعان راه نفر بگشاید (خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۶۱)	پای ناخوانده رسید و نفر مویه گران
به که با اهل نفاق آید حشر (همان، ۵۱۳)	پس سپاه اندکی با این نفر
نوحه ات را می نیززد آن نفر (همان، ۱۱۵)	رو به خود کرد و بگفت ای نوحه گر
تا در زمین و روی زمین بر نفر بود (منوچهری، ۱۳۷۹: ۱۸۶)	تا ابر نوبهار مهی را مطر بود
به فرّ و فضلت دانم که من نه زین نفرم (سنایی، بی تا: ۳۶۹)	از این نفر به نفیر آمدم نفور شدم

### ج- در معنی چاکر و خدمتکار

جان من چند دهد غصه زن و غم بچه ات      نفری گیر که هم زن بسود و هم بچه ات  
(اشرف مازندرانی، به نقل از فرهنگ نظام، ج ۳۶۲: ۵)  
سبع نپی که تجنّب کنی ز یار و دیار      ضبع نپی که تنفر کنی ز مال و نفر  
(فآنی، ۱۳۶۳: ۲۵۴)

دارد سر هم صحبتی ما نفر ما

(دیوانه مشهدی، به نقل از فرهنگ نظام، ج ۵: ۳۶۲)

### د- در معنی سرباز نظامی

در فرهنگ سخن مثالی در این مورد آورده شده است: و آن صورت ترکیبی «نفربر» است که از آن به کامیون معنی شده است، ظاهراً سهوی صورت گرفته؛ زیرا «نفربر» خودروی زرهی سر پوشیده‌ای است که سربازان محدودی را حمل می‌کند و با کامیون متفاوت است. افزون بر آن در مکالمات نظامی نیز آمده است: «نفر بفرست». گاهی اراده به جمع می‌شود: نفراتم تلف شده اند؛ یعنی نیرو و سربازهایم تلف شده اند.  
نمونه هایی از گذشته:

از آن زمین که بر او لشکری بود انبوه      نفر گسته نشد چون گسته شد لشکر  
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۲۴۵)  
به دوستان تو از جود تو رسیده نفر      به دشمنان تو از تیغ تو رسیده نفر  
(امیر معزی، همان: ۲۲۲)

### دیگر وابسته ها و «نفر»

چنانکه گفته شد ممیز «نفر» از وابسته‌هاست و درجه وابستگی آن قبل از معدود یا هسته اسمی است که این هسته در جمله، در نقش‌های گوناگون گروه اسمی می‌آید. وابسته‌ها درجاتی دارند که نسبت اسمی آنها در جمله مشخص می‌گردد. برای مثال در جمله:

«آن دو نفر استاد ارجمند دانشگاه را دیدم.»

۱ ۲ ۳

در جمله فوق اسم اشاره و عدد و ممیز ترتیب درجات وابستگی برای استاد است که نمی‌شود، آنها را جابه‌جا کرد. همواره «آن» در درجه سوم و «عدد» درجه دوم و «نفر» درجه نخست را نسبت به هسته؛





توضیح این نکته لازم است که وابسته های اسمی از نوع جایگزین برای هسته اسمی که تنها به توصیف انسان می پردازد، می تواند به عنوان هسته «نفر» قرار گیرد و «نفر» وابسته آن شود مانند: سدشکن و داوطلب و عضو هیأت علمی در مثالهای زیر:

این یک نفر سد شکن

هسته	۱	۲	۳
------	---	---	---

وابسته

یک نفر داوطلب

وابسته هسته

شش نفر عضو هیأت علمی

وابسته هسته

در مواردی که نفر وابسته عددی جمع پرشمار دارد، به منظور تبعیض و حد، اسمی با حرف اضافه «از» که نوعی وابسته مکمل است آورده می شوند:

هزاران نفر از دانشجویان در همایش حافظ شرکت نمودند.

هسته مکمل

یکصد و پنجاه نفر از همکاران ایشان حمایت خود را از وی اعلام کردند.

هسته مکمل

نقش های اسمی «نفر»

«نفر» از وابسته های اسمی است؛ لیکن به جهت کاربرد فراوان و تحوّل زبانی، اغلب از جایگاه وابسته به هسته، انتقال یافته است. در چنین مواردی، نه تنها وابسته نیست؛ بلکه خود وابسته گیر نیز هست همانند نقش های زیر:

۱. نهادی

دوازده نفر در آزمون پذیرفته شدند.

نهاد

میلیون ها نفر گرسنه در افریقا زندگی می کنند.

نهاد

این یک نفر مناسب است.

نهاد

۲. متممی

به نفر قبلی چه نمره ای دادی؟ به هر نفر سهمی داده شد.

تنها به یک نفر رسید.

۳. مفعولی

چندین نفر را می شناسم که نیکوکاراند.

آخرین نفر را هم پذیرفتند.

هر نفر را بر طویلۀ خاص او بسته اند اندر جهان جستجو

(مولوی، ۱۳۸۲: ۴۲۹)

۴. مسندی

این آن نفر نیست.

مسند

من آن نفر نیستم.

مسند

۵. اضافی

آزادی سه نفر از بازداشت شدگان موجب آرامش خشونت ها شد.

اضافی

دفاع آن چهار نفر تشویق حاضران را برانگیخت.

اضافی

دیدار هزاران نفر سبب اتحاد شد.

اضافی

ساخت ترکیبی «نفر»

بر کاربردترین ساخت ترکیبی «نفر» از نوع مکرر است. مکررها در ساخت ترکیبی واژگان فارسی نقش مؤثری دارند. مکررهای فارسی در اقسام مقوله های زبانی هفتگانه در سه شکل «متباین» و

«همسان» و «ناقص» به کار می‌روند و نقش های گوناگونی را در جمله دارند. براساس بررسی های صورت گرفته، ترکیب مکرر نفر از نوع تباین با حروف اضافی است و اغلب نقش قیدی در مفهوم کثرت دارند و یا در نقش های دیگر با همین مفهوم به کار می‌روند و بندرت ساخت ترکیبی غیر مکرر نیز یافته اند که بدان اشاره خواهد شد.

#### الف- مکررها

##### ۱. تکرار متباین با حروف اضافه «از»:

همی گسسته نگشتی به ره نفر ز نفر

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۷۱)

که نگسلدش همی ساعتی نفر ز نفر

(امیر معزی، ۱۳۶۲: ۲۴۵)

زکافران که شدندی به سومنات به حج

دعای خلق نشابور لشکری است تو را

##### ۲. تکرار متباین با حرف اضافه ی «با»

شار مارند و نفر با نفر آمیخته اند

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۲۰)

شور مورند حسودانش اگرچه گه لاف

##### ۳. تکرار متباین با حرف اضافه «بر»

که دلش را غم بیهوده نفر بر نفر ست

(عطار، بی تا: ۷۴۷)

وز ظفرت باد نفر بر نفر

(امیر معزی، ۱۳۶۲: ۳۱۸)

یارب از فضل و کرم در دل عطار نگر

از طربت باد مدد بر مدد

##### ۴. تکرار متباین با حرف اضافه «به»

برفکنده بلا نفر به نفر

(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۲۵۴)

در طریق مضیق عمر و فنا

مراقبت نفر به نفر موجب پیروزی می گردد.

##### ۵. تکرار متباین با حرف اضافه «تا»

همی چشم دارم زمان تا زمان

(امیر معزی، ۱۳۶۲: ۶۶۵)

همی گوش دارم نفر تا نفر

##### ۵. تکرار متباین با حرف اضافه «اندر»

گرد تو از یلان سپه اندر سپه بود      سوی تو از ظفر نفر اندر نفر بود  
(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۱۲۶)

##### ب: غیر مکرر

نمونه ای از ساخت واژه از «نفر» در دوره های پیشین به دست نیامد. تنها واژه ساخته شده در دهه های گذشته «نفربر» است.

##### «نفر» و «جمع»

چنانکه پیشتر بیان شد، نفر واژه ای است عربی، در زبان عربی با جمع مکسر «انفار» به کار رفته است؛ لیکن در زبان فارسی به دو صورت جمع به کار داشته شده است:

##### ۱. نفرات

به شکل غیر قیاسی با ساخت های عربی در زبان فارسی جمع بسته شده است؛ زیرا که نشانه جمع «ات» تنها به جمع بستن کلمات مؤنث بکار می رود. در فرهنگ های عربی آمده است که نفر تنها به مردان به کار می رود؛ بنابراین ساخت نفرات خارج از قواعد عربی است و تصرفی است که پس از ورود در زبان فارسی در آن صورت گرفته است. و در این موارد فقط در نقش گروه اسمی بکار می رود.

تمام نفراتش هلاک شدند.

نفرات او بیشتر از نفرات ماست.

##### ۲. نفران

نقش حق ثبت به سیمای نفر بر نفر است      کلک در دست نگارنده و تازان نفران  
(صفای اصفهانی، ۱۳۳۷: ۸۸)

##### نتیجه گیری

واحد شمارش «نفر» بسان دیگر مقوله های زبان تحول ساختی و معنایی یافته است. از زبان عربی وارد زبان فارسی شده و بر آن معنی نهاده عربی در فارسی به کار نرفته است؛ بلکه تغییرات عمده معنایی و کاربردی در آن بوجود آمده است که به اختصار به آنها اشاره می شود:

نخست: با ورود به زبان فارسی کاربرد نهاده آن در این زبان تغییر یافته است.  
دوم: در زبان فارسی به همه معدودها از یک تا ارقام بزرگ دلالت دارد نه از سه تا ده.  
سوم: با معدودهای مختلفی از جمله شتر، دندان نیز بکار رفته است که اکنون این کاربرد دیگر وجود ندارد.

چهارم: نفر در حوزه معنایی تحول وسیعی یافته در معانی، کس، گروه و جمع، سرباز نظامی، قبیله و عشیره، چاکر و خدمتکار و کارمند نیز به کار رفته است.

پنجم: به گذر زمان از مقوله وابستگی اسمی به مقوله اسم یا هسته در جمله تحول یافته است و نقش‌های مختلف اسم را از جمله نهاد، مفعول، متمم و اضافی یافته و خود وابسته‌های اصلی پذیرفته است.

ششم: فارسی زبانان در جمع بستن آن تصرف نموده اند و آن را به شیوه جمع کلمات مؤنث با «ات» جمع بسته اند در حالی که در عربی با جمع مکسر آمده است و تنها برای مردان کاربرد داشته است.

هفتم: در زبان فارسی برای ساخت کلمه مرکب به کار رفته است مانند: نفربر  
هشتم: نفر در ساخت تکرار متباین با فاصل حروف اضافه از، در، با، اندر، بر در نقش قیدی در مفهوم کثرت فراوان بکار رفته است.

نهم: به گذر زمان «نفر» جایگزین‌هایی در فارسی یافته «تا» از مهمترین آن است؛ بویژه برای واحد شمارشی انسان.

دهم: دستور زبان‌های فارسی اصطلاحات، ممیز، روشنگر و واحد شمارشی را بر آن به کار برده اند. یازده: اهل دستور به بررسی تاریخی و تحوّل‌های آن پرداخته و گذرا در مبحث وابسته شمارشی اسم بدان اشاره کرده‌اند، بی آنکه به تحوّل‌های مختلف گذشته و امروز آن پردازند.

منابع

- ۱- امیرمعزی. (۱۳۶۲). کلیات دیوان، با مقدمه و تصحیح ناصر هیری، تهران: مرزبان.
- ۲- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن.
- ۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی ۲، انتشارات فاطمی.
- ۴- ایرج میرزا. (۱۳۵۱). دیوان، تهران: کتابفروشی مظفری.

- ۵- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۶- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی. (۱۳۵۷). *دیوان اشعار*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- ۷- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۸- سنایی، حکیم ابوالمجدود بن آدم غزنوی. (بی‌تا). به اهتمام مدرس رضوی، تهران: ابن‌سینا.
- ۹- شریعت، محمدجواد. (۱۳۶۴). *دستور زبان فارسی*، انتشارات اساطیر.
- ۱۰- صفای اصفهانی، محمدحسین بن سبز علی. (۱۳۳۷). *دیوان اشعار*، به اهتمام و تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: اقبال.
- ۱۱- عطار، محمد بن ابراهیم. (بی‌تا). *دیوان اشعار*، به اهتمام تقی‌تفضلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۲- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). *دستور مفصل*، انتشارات سخن.
- ۱۳- فرخی سیستانی. (۱۳۴۹). *دیوان اشعار*، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار.
- ۱۴- قآنی شیرازی. (۱۳۶۳). *با تصحیح و مقدمه ناصر هیری*، تهران: گلشایی.
- ۱۵- قطران تبریزی. (۱۳۳۳). *دیوان اشعار*، به تصحیح محمد نخبجوانی، تبریز: شفق.
- ۱۶- مسعود سعد. (۱۳۶۲). *به تصحیح ناصر هیری*، تهران: گلشایی.
- ۱۷- مشکوة‌الدینی، مهدی. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی بر پایه گشتار*، انتشارات دانشگاه مشهد.
- ۱۸- مصطفی، ابراهیم. (۱۹۷۲). *معجم الوسیط*، جزء اول، دمشق، مکتبه نوری.
- ۱۹- منوچهری دامغانی. (۱۳۷۹). *به تصحیح محمد دبیر سیاقی*، تهران: زوار.
- ۲۰- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۲). *مثنوی*، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات هرمس.